

من با بسیاری گفتگو کرده‌ام .
و عقاید بسیاری را بدقت گوش داده‌ام .
و از بسیاری درباره‌ی خیلی از آن عقاید شنیده‌ام که :
این عقیده یقین محض است !
ولی به هنگام بازگشت جز آنچه گفته بودند ، می‌گفتند .
و درباره‌ی عقیده تازه نیز می‌گفتند :
این یقین محض است !
آنگاه با خود گفتم :
از میان همه‌ی یقین‌ها
یقین تراز همه " شك " است !
(برتولت برشت - آدم ، آدم است)

«برنامه» ، مسأله این نیست !

هنگام آن فرارسیده که در جنبش کمونیستی ایران به پراگندگی و شستی که سال‌ها دامنگیر این جنبش بوده است پایان داده شود . این نیاز نه مبتنی بر شرایط و آرزوهای وحدت طلبانه بلکه ضرورتیست که از مقتضیات عینی مرحله‌ی کنونی جنبش ناشی شده است . مرحله‌ای که محصول یک دوران از مبارزه آشکار و انقلابی توده‌ای ، رشد و اعتلای جنبش کارگری ، عمق و ژرفا یافتن مبارزه طبقاتی ، مرز بندی و تشکیل روز افزون طبقاتی و پیدایش احزاب و سازمان‌های توده‌ای با هویت طبقاتی است . اکنون دیگر جنبش ما به مرحله‌ای رسیده است که دوران اشکال زندگی ماقبل حزبی را پشت سر بگذارد و به دوران زندگی حزبی گام بگذارد . اکنون دیگر مسئله‌ی جنبش ما فعالیت پراکنده‌ی گروه‌ها و سازمان‌ها نیست ، بلکه مسئله اساسی وحدت و تشکیلات ، وحدت درونی کمونیست‌های ایران و تشکیل یک حزب کمونیست سراسری ، حزب طراز نوین لنینیستی است . چگونه می‌توان گام عقلی و اساسی در این جهت برداشت ؟

با یک برنامه واحد انقلابی . زیرا برنامه اولین و اساسی‌ترین گام در جهت وحدت بخشیدن به فعالیت مارکسیست لنینیست‌های ایران و محکم کردن پیوند آن‌هاست .

... نکات برنامه ، مسجل ، قطعی و بی‌چون و چراست . هیچ ابهام و شرط و شرطی وجود ندارد . از این رو هم امر تبلیغ و ترویج را تسهیل و هم راه را بر هر گونه اپورتونیسم سد می‌نماید . (تاکید‌ها از ماست) (۱) .

این فروشنده دوره گرد کنار پیاده روی خیابان ناصر خسرو نیست که معجون سبزش را به غابریں بیکار عرضه می‌کند . معجونی که صدها بیمار گوناگون را معالجه کرده و در اثر کشف آن در ولایات قندهار و اسلام‌آباد ، پزشکان درب دار الحکیمه را تخته کرده ، در محضر پیر عابد تلمذ می‌کنند ، و شاگرد کوچک این مرد حق راه افتاده تا با معرفی این نوشدارو خلق الله را از شر پزشکان شیاد نجات دهد ، و اولین نجات یافتگان باید برادران مسلم ایرانی باشند . بشتابید که راه طولانی

در پیش است و در هر شهر فرصت اقامت بیش از یک روز نیست و شهرهای عالم زیادند و مسلمین در انتظار اشتباه نکنیم، این بار رفقای اقلیتند که حزب طراز نوینشان را معرفی می‌کنند، و حال که نخستین گام را در راه کشف این راز سر به مهر پیموده‌اند. دیگر درنگ را جایز ندانسته، آن را به جهانیان معرفی می‌کنند. دیگر عصر طب گیاهی سپری شده "پرولتاریا" به رهبری "حزب طراز نوین" از نوع اقلیتی در مان تمام دردهاست. قرن، قرن بیستم است. "اما دوست من تشریحی خاکستریست، و سبز درخت زندگی" (۲).

چرا پند نمی‌گیریم؟ چرا نمی‌آموزیم؟ این حرف‌ها را توهین تلقی نکنیم. درد، درد مشترک است. ما همگانی کوشندگان هستیم که در زیر یوغ سبعانه ترین رژیم‌ها از آرمان بالنده‌ی طبقه دفاع می‌کنیم. می‌خواهیم بیاآموزیم و بیاآموزانیم. می‌خواهیم در راه امحاء روابط استثماری حاکم بکوشیم و رهروی در راه برقراری جامعه‌ای مبتنی بر مشارکت آزادانه‌ی انسان‌ها باشیم. اما آیا خواست تنها کافیست؟ آیا نباید آموخت و باز هم آموخت؟ چه می‌گوئیم؟

چند بار باید مشاهده کرد و پند نگرفت؟ زمانی گروهی فکر می‌کردند که اگر نام حزب بر خود نهند، دیگر مشکل جذب و بسیج پرولتاریا و دهقانان حل خواهد شد. چنین کردند و سال‌ها خود و گروهی متوهم را با مثل حزب و طبقه فریفتند و بر آنان آن گذشت که بر دیگران. زمانی دیگر پاسخ تمام دشواری‌ها از لوله‌ی غننگ در میامد، و در دوره‌ای دیگر تصور می‌کردند و می‌کنند که مسئله "برنامه حزب" است. مارکسیسم برایمان شده مد روز. روزی در فلان گوشه‌ی دنیا آفریده می‌شود و مدتی بعد بی‌سر و صدا جای خود را به مد دیگری می‌دهد. گوئی اصلا نبوده، بی‌آن که اندیشیده شود که چرا آمد و چرا رفت؟!

خود را برترین و منزه‌ترین می‌دانیم. تصور می‌کنیم هر اندازه در باره "متاع سبز" مان غلو کنیم، هر اندازه به گوش خراش‌ترین نعره‌ها، بزرگترین دروغ‌ها را بگوئیم، بیشترین مشتری را خواهیم داشت. همیشه بی‌عیب و نقص‌ترینیم و همیشه راست و چپمان عده‌ای هستند که اگر خود را با ما منطبق کردند با مایند و در غیر این صورت بر ما می‌نویسید:

"مرحله‌ی (کنونی) محصول یک دوران از مبارزه‌ی آشکار و انقلابی توده‌ای، رشد و اعتلای جنبش کارگری، عمق و ژرفا یافتن مبارزه‌ی طبقاتی، مرزبندی و تغیک روز افزون طبقاتی و پیدایش احزاب و سازمان‌های توده‌ای با هویت طبقاتی است" (۳).

از تکرار واژه‌ی طبقاتی خوشمان می‌آید. بقول خودتان کوشیده‌اید روشن و صریح صحبت کنید. اما انصاف دهید "مبارزه‌ی آشکار و انقلابی توده‌ای" یعنی چه؟ مگر مبارزه توده‌ای غیر آشکار هم داریم؟ این توده‌ی متشکل شما از کدام طبقاتتند و کدام انقلاب را نشانه رفته‌اند؟ می‌گوئید:

"جنبش کارگری اعتلا یافته، مبارزه‌ی طبقاتی عمق و ژرفا گرفته، احزاب و سازمان‌های توده‌ای با هویت طبقاتی روز افزون افزایش یافته‌اند" (۴).

راستی خودتان متوجه هستید چه می‌گوئید؟ کدام سازمان‌های توده‌ای با هویت طبقاتی؟ قاعدتا منظورتان "سازمان‌های ناسیونالیست خرده بورژوا نظیر کومه‌له، سپند ۰۰۰ که خود را در "حزب کمونیست ایران" متشکل کرده‌اند و بقایای سازمان‌های متلاشی شده‌ی خط ۳ و تروتسکیست‌هایی نظیر پیکار، رزمندگان، وحدت کمونیستی و امثالهم" (۵) نیست. "حزب جمهوری اسلامی" را هم که حتما در نظر ندارید. "خط اپورتونیست - رویزیونیست که مبلغ سازش طبقاتی و معرفی ارتداد در جنبش است و توسط حزب توده نمایندگی می‌شود و امثال "اکثریتی‌های" خائن را نیز در بر می‌گیرد" (۶) هم قاعدتا مد نظرتان نیست. پس خودتان به تنهایی همه‌ی این "احزاب و سازمان‌های توده‌ای با هویت طبقاتی" را در بر

۲- لنین

۳- کار اقلیت شماره ۱۸۰، صفحه ۰۳

۴- همانجا

۵- همانجا

۶- همانجا

می‌گیرید؟ راستی خنده تان نمی‌گیرد؟ چرا به شکست اعتراف نکنیم؟ آیا بهتر نیست اعتماد به نفسی که در اثر اعتراف به شکست کم‌رنگ می‌شود اصلاً وجود نداشته باشد. آواز می‌خوانید که در تنهایی و تاریکی بیابان ترس بر شما چیره نشود؟ از کدام "احزاب و سازمان های توده ای با هویت طبقاتی" سخن می‌گوئید؟ چند سندیکا و شورای مستقل (منظور غیر وابسته به دولت) کارگری سراغ دارید؟ آیا تعداد سازمان های کارگری یا دموکراتیک نسبت به سال های اول انقلاب زیاد تر شده، آیا جنبش کارگری رشد و اعتلا یافته است؟ نگوئید در فلان کارخانه و فلان اداره اعتراض یا اعتصابی بوده، ما هم طبعاً از آن اطلاع داریم. اما آیا این را می‌گوئید اعتلای جنبش کارگری؟! آیا بار کلماتی را که بکار می‌برید هیچ سبک و سنگین می‌کنید؟

می‌نویسید:

"خط انقلابی مارکسیستی - لنینیستی که سازمان (بزودی حزب) مدافع پیگیر و نماینده ای اصلی این خط در سطح جنبش محسوب می‌گردد. این خط که در میان کارگران و روشنفکران انقلابی ایران از نفوذ و اعتبار قابل ملاحظه ای برخوردار است و اکنون زمینه های عینی وحدت و انسجام نیروهای آن بیش از پیش فراهم گشته است، وظیفه ای تشکیل حزب حقیقتاً کمونیست، حزب طراز نوین طبقه ی کارگر را بر عهده دارد. حزبی که شرایط عینی و ذهنی جامعه بیش از پیش امر تشکیل آن را به امری فوری و مبرم تبدیل کرده است." (۷)

مارقین، قاسطین و ناکشین که از عرض و طول سازمان شما اطلاع دارند. کل مجموعه ای که در ایران خود را چپ می‌دانند اگر چنین ادعائی کند پوچ و بی محتوا است، چه رسد به شما و تنها شما. شاید خواننده ای معتقد و مومن حزب کمونیست افغانستان و اتیوپی مقاله ای را که در باره ی حزب و سازمان های فراگیر کمونیست ایران در روزنامه ی رسمی حزبش چاپ شده، باور کنند. اما کسی که چند صباحی بعنوان توریست در این مملکت به سر برده باشد به پوچی چنین ادعائی پیسی خواهد برد. در مواجهه با این چنین پیروانی بود که بزرگمرد در اواخر عمر خود گفت:

... من مارکسیست نیستم

می‌نویسید:

"برنامه، اولین و اساسی ترین گام در جهت وحدت بخشیدن به فعالیت مارکسیست لنینیست های ایران و محکم کردن پیوند آن هاست" (۸)

هم اکنون کتاب مشی و برنامه ی سازمان رزم انقلابی برای آزادی طبقه ی کارگر - دیدگاه سه "وحدت انقلابی"، "محصول مشترک جریانی که بقول شما "ورشکستگی نظری و عملی" (آنان) (۰۰۰) شناخته شده است. در برابر ماست. "دندان هرقصری پندی" ندهد تو، نو؟ فکر نمی‌کنید ممکن است چنین سرنوشتی در پیش رو باشد؟ نگوئید انحلال طلبیم و نامطمئن، و آرزوی مرگ جنبش را داریم. ما هم چون شما نگران سرگستگی و نابسامانی در چپ و بی هویتی و عدم تشکل طبقه ی کارگریم. ما نیز چون شما می‌کوشیم در حد توانمان نابسامانی های موجود را تصویر کرده در رفع آن بکوشیم. با این همه فکر نمی‌کنید چنین سرنوشتی در کمین شما و برنامه هایمان نیز نشسته باشد؟ که چنین مباد.

آیا تصور می‌کنید برنامه طلسمی باشد که ما را از هر گونه چشم زخم و بقول شما "ورشکستگی عقلی و نظری" مصون دارد؟ آیا سرنوشت سریال طولانی و کسل کننده ی برنامه هایی که به مثابه ی "اولین و اساسی ترین گام در جهت وحدت بخشیدن به فعالیت مارکسیست لنینیست های ایران و محکم کردن پیوند آن ها"، خوی کرده و شتابان، با دهان کف کرده و هل من مبارز طلبان پای در میان گذاردند، هشدار نمی‌دهد که دستکم غلو نکنیم و اگر از مارکس و انگلس کپی بر می‌داریم و حرف های هزار بار گفته شده مان را برای هزار و یکمین بار سر هم کرده باز می‌نویسیم، معجزه اش نپنداریم؟ آیا عقل حکم نمی‌کند که قدری محتاط باشیم و سنجیده تر سخن گوئیم که لااقل دشمن به ریشمان نخندد؟

از هواداران تن سوال کنید که بعد از انتشار پیش نویس برنامه چقدر بر توانائی های "عقلی و نظری شان" افزوده شده است. چند نفر کارگر با رویت آن سراز پا شناخته به کوی دوست شتافته اند. چقدر از اختلافات نظریتان با خط "اپورتونیست - رفرمیست" و "سازمان های خرده بورژوا" کاسته شده است؟ گوئی دروغ با "ذات" ما سرشته است.

۷- همانجا

۸- همانجا

در عجبیم که این هواداران چگونه می‌توانند این ادعاهای پوچ را بپذیرند، شمعی را آفتاب پندارند و خود را بس —
آن دل بفریبند. آخر آنان که از نزدیک دست برآش دارند!

به هوش باشیم! در پیرامون ما بسا کسانی که شاید حاضر نباشند بدیهیات روز مره را از این یا آن فرد و سازمان دیگر بپذیرند. اما به سادگی آماده اند که پرت و پلاترین و خطا ترین داورها و نظرات را از ما قبول کنند. تردیدی نیست که این، یکی دیگر از بیماری‌های است که سراسر جامعه منجمله نیروهای مترقی را فرا گرفته است و درست همین واقعیت است که مسئولیت ما را صد چندان کرده هر گونه ولنگاری، هوچی‌گری، و دروغ‌پراکنی را نابخشودنی تر میسازد. رفقا! در برابر آنان که اگر چه کورکورانه ولی خالصا و مخلصا این حرف‌ها را وحی منزل می‌دانند گنهاریم. گوا این کسه در قبال تربیت هوادارانی که کورکورانه هر آنچه را که گفته می‌شود بپذیرند، در هر حال مقصریم. این‌ها به کنار باز هم می‌گوئیم، عقل حکم می‌کند که قدری محتاط تر و سنجیده تر و فروتنانه تر رفتار کنیم. شده ایم چوپان دروغگو، متوجهید؟

تاریخچه

هیچ کس در این مورد که هر کاری را باید با برنامه و نقشه‌ی قبلی پیش برد، مخالفتی ندارد. این که در عمل چه اندازه اصول برنامه اجرا می‌شود، بحثی است جدا. اما در این موضوع همه اتفاق نظر دارند که با برنامه حرکت کردن بسیار بهتر از بی برنامه‌گی است. این سخن پذیرفته شده‌ی بدیهی و بارها تکرار شده در فهم عام بگونه‌ای دیگر به دفعات از قول پلخائف تکرار شده که "بدون برنامه انقلابی، حزب انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد". در واقع بهتر بود گفته می‌شد، بدون برنامه، از قدرت ما نور حزب کاسته شده، طیف نظری بالنسبه وسیعی را در خود جای داده، و تغییرات و تبدیلات نظریش بسیار متنوع است. بخاطر همین موضوع بدیهی است که اغلب احزاب و تشکیلات سیاسی طبقات و گروه‌های مختلف اجتماعی دارای برنامه‌ی اعلام شده هستند. وجود این برنامه به لحاظی چند مفید فایده است. نخست آن کسه مسیر کلی حرکت این تشکل‌ها را ترسیم می‌کند که برپایه‌ی آن می‌توان در مورد حرکت‌های روز مره تصمیم گرفت. از جانب دیگر، برنامه نقطه‌ی وحدت افراد وابسته به تشکیلات و ابزار تبلیغی مناسبی جهت جذب عناصر جدید است.

می‌توان چندین نوع برنامه داشت. به زبان دیگر می‌توان در باره‌ی هر يك از مرحله‌های حرکت، طرح و نقشه داد. برای مثال آنچه که در ادبیات چپ تحت عنوان "برنامه‌ی حداکثر" عنوان میشود، برنامه‌ای در خصوص دورنمای کمونیست‌ها یا برنامه‌ی بعد از کسب قدرت توسط پرولتاریاست. و یا "برنامه حداقل" اشاره به برنامه‌ی کمونیست‌ها در مرحله‌ی انقلاب باصطلاح دمکراتیک دارد و یا برنامه‌ایست که در چهار چوب روابط بورژوازی قابل تحقق است. انواع دیگری از برنامه مانند پلانگرم تاکتیکی (طرح یا نقشه در باره‌ی مسائل تاکتیکی)، و یا پلانگرم انتخاباتی و ... در ادبیات چپ متداول است که در اینجا جای توضیح آن نیست.

حاصل نخستین کوشش‌ها در جهت‌ارائه‌ی طرحی کلی در باره‌ی اهداف و نظرات کمونیست‌ها از جانب مارکس و انگلس در "مانیفست حزب کمونیست" و "اصول کمونیسم" بیان شد. اصول اعتقادی انترناسیونال اول در مجموع در چهار چوب "مانیفست حزب کمونیست" بود. اصول مرامی "حزب سوسیال دمکرات کارگران آلمان" — آیزناکها — نیز ملهم از همین نظرات بود، با این همه، در جریان کنگره‌ی گوتا (۱۸۷۵) که منجر به اتحاد آیزناک‌ها و پیروان لاسال و تشکیل "حزب سوسیالیست" گردید مارکس و انگلس با وجود انتقادات شدید به برنامه‌ی لاسال، در حزب باقی ماندند، انتشار برنامه‌ی گوتا تا ۱۸۹۱ به تعویق افتاد و آنان به همکاری با حزبی که برنامه‌اش اصلا مورد پذیرششان نبود، ادامه دادند. برنامه‌هایی که مارکس و انگلس تدوین کرده‌اند، در برگرنده‌ی دو بخش اساسیست:

الف — بخش سوسیالیستی که در آن باورهای کلی کمونیست‌ها در باره‌ی جامعه‌ی بورژوازی ترسیم شده و خطوط کلی جامعه‌ی آینده (در همان حد کلی) بیان می‌شود.

ب — بخش دمکراتیک و اقتصادی که در آن خواست‌های قابل تحقق در قالب روابط اجتماعی موجود بیان شده است. و از آنجا که بقول مارکس "آدمی خواستار چیزی می‌شود که هنوز وجود ندارد"، مفاد این بخش هر چند به اعتقاد آن‌ها در قالب روابط بورژوازی قابل پیاده شدن بود، اما در آن زمان هنوز متحقق نبوده است. با این همه، مارکس و انگلس معتقد بودند که به مجرد تحقق این خواست‌ها باید خواست‌های بالاتری را مطرح کرد. در برخورد با دیگر اقشار جامعه

آن‌ها پیوسته بر حفظ استقلال سیاسی - تشکیلاتی پرولتاریا تاکید داشتند . مارکس در خطابه‌ی مشهور خود به اتحادیه‌ی کمونیست‌ها می‌نویسد :

" در شرایطی که خرد ه بورژوازی دمکرات در همه جا تحت ستم قرار دارد ، عمدتاً وحدت و توافق با پرولتاریا را موعظه می‌کند و می‌کوشد یک حزب اپوزیسیون بزرگ بوجود آورد . . . کارگران و بویژه اتحادیه‌ی کمونیست‌ها بجای آن که خود را به مثابه‌ی دسته‌ی گرمشوق در اختیار دمکرات‌های بورژوا قرار دهند ، باید برای ایجاد تشکیلات مستقل کارگران در دو سطح مخفی و علنی به موازات دمکرات‌های رسمی فعالیت نمایند . در وضعیتی که مبارزه علیه دشمن مشترک است ، اتحاد ویژه‌ای ضروری نیست . به مجرد این که مبارزه‌ی رویاروی علیه چنین دشمنی ضروری تشخیص داده شود منافع جناح‌های طرفین بطور لحظه‌ای با یکدیگر انطباق می‌یابد . . . "

و یا انگلس در " انقلاب و ضد انقلاب در آلمان " می‌نویسد :

" انهدام نفوذ دمکرات‌های بورژوا بین کارگران با تحمیل شرایط حتی المقدور سخت و تحمیل فشار بر حکومت موقت ، شرط اجتناب ناپذیر دمکراسی بورژوائی است . "

" انترناسیونال اول " و " حزب سوسیال دمکرات آلمان " علاوه بر طرح اهداف دراز مدت خود خواست‌هایی را مطرح می‌سازند که در صورت تحقق ، جامعه را به سمت دمکراتیزه شدن هر چه بیشتر و بهبود وضعیت زندگی طبقه‌ی کارگر سوق داده ، برامکان بسیج و شکل آن طبقه می‌افزاید . (دمکراسی بورژوائی از نظر مارکس و انگلس قابل تحقق است . آنست و از سویس و آمریکا بعنوان جوامعی دمکرات یاد می‌کنند) .

تفکیک برنامه به دو بخش دمکراتیک و سوسیالیستی از نظر مارکس و انگلس با آنچه که بعدها به برنامه‌ی حداقل و حد اکثر مشهور شد معادل نیست ، در واقع در برنامه‌های آنان هدف ، انقلاب سوسیالیستی است . منتها تا رسیدن به آن هدف ، بمنظور دمکراتیزه کردن جامعه و مالا بسیج و سازماندهی پرولتاریا و سایر اقشار خواست‌هایی طرح و عنوان می‌شود .

درک لنین از استراتژی و تاکتیک به شدت تحت تاثیر نوشته‌های نظامی کلازویتس ، استراتژیست بزرگ نظامی ، بود . کلازویتس معتقد بود ، تفاوت‌های ریشه‌ای بین مفاهیم انتزاعی از جنگ و جنگ واقعی وجود دارد ، چرا که شرایط ایده‌آل هرگز در واقعیت وجود ندارد . در هر جنگ تصادف نقش پر اهمیتی دارد . عوامل روانی تاثیر زیادی در تصمیم‌گیری‌های بشر دارند . با استفاده از واژه‌های فیزیکی ، او این عوامل را اصطکاک می‌نامید که در هر فرآیند فیزیکی باعث فاصله گرفتن واقعیت از شرایط ایده‌آل میشود . درخت وقتی بیش از اندازه شکوفه دهد قادر به حفظ میوه‌هایش نخواهد بود . در سیاست و جنگ واقعی نیز باید بیش از حد لازم پیشروی کرد و گسترده شد .

به اعتقاد لنین نیز تاکتیک باید در خدمت استراتژی باشد . با این همه تجربه‌ی بدست آمده از یک سری تاکتیک‌ها می‌تواند تغییراتی ضروری را در استراتژی الزام آور سازد . لنین برنامه‌ی حداقل را مجموعه‌ی تاکتیک‌های سوسیال دمکراسی بمنظور سرنگونی تزاریسیم و برقراری " دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان " میدانند . ولی در جزوه‌ی " سوسیال دمکراسی و حکومت انقلابی موقت " می‌نویسد :

" ردایده‌ی دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی در دوران زوال حکومت مطلقه در حکم صرفنظر کردن از اجرای برنامه‌ی حداقل است . و اما اجازه دهید تمامی دگرگونی‌های اقتصادی و سیاسی را که در این برنامه آمده است در نظر بگیریم ، خواست‌های جمهوری ، تسلیح مردم ، جدائی کلیسا از دولت ، آزادی‌های کامل دمکراتیک ، اصلاحات قطعی اقتصادی . آیا روشن نیست که این دگرگونی‌ها در جامعه‌ی بورژوائی بدون دیکتاتوری انقلابی طبقات پائین اصلاً نمی‌تواند انجام گیرد . "

لنین هرگونه جهشی به برنامه‌ی حداکثر را بدون گذار از برنامه‌ی حداقل نادرست می‌داند . البته لازم به تاکید است که آنچه در آثار لنین بعنوان یک جزء و یک امر گذرا (در مراحل کوتاه - " دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان ") مطرح شده نه بعنوان کل و یک اعتقاد پایدار بوده بلکه واقعیت دقیقاً عکس آن است . بنظر او " جمهوری دمکراتیک انقلابی نه فقط یک شکل حکومتی که بیشتر مجموعه‌ی اقدامات دمکراتیک پیش‌بینی شده در برنامه‌ی حداقل است . "

او معتقد است که پرولتاریا در مبارزه‌ی دمکراتیک تنها نبوده و انبوهی از اقشار مختلف اجتماعی را در کنار خود دارد . هر چند در نوشته‌های مختلفش به لزوم تلفیق مبارزه‌ی دمکراتیک و سوسیالیستی و در عین حال حفظ استقلال سیاسی

و تشکیلاتی پرولتاریا به کرات اشاره دارد و هر چند دیکتاتوری د مکراتیک را "نه سازمان نظم که سازمان جنگ" می‌داند (جزوه‌ی گزارشی در باره‌ی شرکت سوسیال د مکرات ها در حکومت موقت انقلابی) . با این همه معتقد به تثبیت دیکتاتوری د مکراتیک انقلابی است . او در مقاله‌ی یاد شده می‌نویسد :

"وقتی حکومت مردم نصیبان شد باید تثبیتش کنیم . منظور از دیکتاتوری انقلابی د مکراتیک نیز همین است" .

در این مقاله ما قصد بررسی ضرورت وجود و امکان یا عدم امکان تثبیت این حکومت در وضعیت آن زمان روسیه را نداریم . اما ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که هر چند لنین در مقالات مختلفش به ناپیگیری بورژوازی در انقلاب د مکراتیک تاکید داشته و شرکت مردم مسلح در جریان سرنگونی تزار و حکومت مطلقه را شرط اصلی تعمیق انقلاب د مکراتیک می‌داند ، اما مجموعاً بنظر می‌رسد معتقد به استقرار و تثبیت این حکومت و بالمال تحقق خواست های د مکراتیک اقشار و طبقات مختلف است . به همین خاطر به اعتقاد او حذف برنامه‌ی حداقل و جهش یکباره به برنامه‌ی حداکثر نادرست بود .

ما در مقالات و کتب مختلف سازمانی توضیح داده ایم که در جوامع پیرامونی ، استقرار حاکمیت د مکراتیکی که بتوانند خواست های د مکراتیک "مردم" را در چهار چوب نظام بورژوائی بر آورده کند ، امکان پذیر نیست . دیکتاتوری در این کشورها امریست نهاده‌ی و وضعیت د مکراتیکی که با استفاده از آن بتوان پرولتاریا را بسیج و سازماندهی کرد ، از موقعیت عدم تثبیت حکومت های بورژوا ناشی می‌شود . از اینرو معتقدیم که تاکتیک کمونیست ها در انقلاب های سیاسی باید ایجاد و دامن زدن به وضعیت عدم تثبیت و از این طریق تداوم هر چه بیشتر موقعیت شبه د مکراتیک موقت باشد .

در پیوند با مطالب فوق ، تقسیم برنامه‌ی سیاسی کمونیست ها را به برنامه‌ی حداقل و حداکثر ، با حرکت از این فرض که برنامه‌ی حداقل برنامه‌ی انقلاب د مکراتیک است نادرست می‌دانیم . هر واضح است که عدم پذیرش این تقسیم بندی به معنی مرز بندی با پیش متداول در چپ در خصوص اعتقاد به انقلاب مرحله ایست ، و نادرست دانستن آن به معنی اتخاذ موضع منفعل و بی برنامه‌گی در انقلابات سیاسی که ممکن است تا فراهم کردن زمینه‌ی انقلاب سوسیالیستی پیش آید نیست . از آنجا که مفاهیم جا افتاده در ادبیات چپ بار تاریخی مشخصی را با خود همراه دارد ، بمنظور مرز بندی با این نظرات ، برنامه‌ی کمونیست ها را در وضعیتی که قادر به کسب قدرت سیاسی نباشند ، پلانفرم یا پلانفرم های تاکتیکی می‌نامیم .

بحث مرحله‌ی انقلاب ، تاریخی بالنسبه طولانی دارد . قبل از سال ۱۹۱۷ در روسیه ، منشویک ها مرحله‌ی انقلاب را بورژوا د مکراتیک می‌دانستند و در مقابل ، لنین و بلشویک ها از دیکتاتوری د مکراتیک کارگران و دهقانان دفاع می‌کردند . مائو و حزب کمونیست چین ، انقلابیون دهه های ۶۰ و ۷۰ در جوامع پیرامونی انواع مختلف انقلابات د مکراتیک را تبلیغ می‌کردند . در کشور خودمان اکثر شکل های مارکسیستی ، هم اینک نیز ، مرحله‌ی انقلاب را د مکراتیک (البته با پسوند های مختلف) می‌دانند .

مائو در توضیح انقلاب د مکراتیک نوین کمتر د چار تعارض منطقی بود . او روابط اجتماعی حاکم بر چین آن زمان را فئودالی می‌دانست و معتقد بود که اولاً حزب کمونیست بخاطر ضعف کمی پرولتاریای چین قادر نیست به تنهایی قدرت را کسب کند و از اینرو نیازمند پشتیبانی خرده بورژوازی ، بورژوازی ملی و دهقانان و احزابی است که نماینده‌ی واقعی آنان در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی هستند . بعلاوه حزب کمونیست بعد از کسب قدرت سیاسی بسیار وظایف د مکراتیک (منظور بورژوا د مکراتیک) دارد که باید انجام دهد و همین دو امر مهم و بسیاری مسائل کم اهمیت تر دیگر باعث می‌شود که حزب کمونیست نتواند انقلاب سوسیالیستی را نشانه رود . این توضیح در نفس خود و برای زمان خود کمتر د چار تناقض است ، چرا که از نظر اغلب مارکسیست ها مهمترین عامل در تعیین مرحله‌ی انقلاب ، روابط اجتماعی مسلط است .

در دیدگاه مائو ترکیب بلوک حاکم بعد از انقلاب د مکراتیک روشن شده است : اتحاد چهار طبقه . این مسئله که آیا در واقعیت نمایندگان این طبقات در حاکمیت حضور داشتند یا نه ، بحث دیگریست . اما اکثر طرفداران انقلاب د مکراتیک صراحت مائو را در توضیح ترکیب طبقاتی حاکمیت ندارند . آنان اگر چه به حضور اقشار و طبقات غیر پرولتر در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی اشاره دارند ، اما روشن نمی‌کنند که در ترکیب حکومت جمهوری د مکراتیک . . . نمایندگان این طبقات حضور خواهند داشت یا نه ؟ و در صورت پاسخ مثبت ، هژمونی با کدام طبقه است ؟



انقلاب دمکراتیک یا توهم ؟

بطور کلی اغلب مارکسیست ها معتقدند در جوامعی که روابط تولید سرمایه داری در آن ها چیره است تنها انقلاب اجتماعی (یعنی انقلابی که قادر به دگرگونی روابط تولید موجود باشد) انقلاب سوسیالیستی است . با این همه بد لایلی که در زیر خواهد آمد تا انقلاب سوسیالیستی ، به شکل دیگری از انقلاب که حد فاصل بین روابط موجود و آغاز ساختمان سوسیالیسم است ، باور دارند و حاصل این حد فاصل را بنام های مختلفی چون جمهوری دمکراتیک خلقی ، جمهوری دمکراتیک کارگران و دهقانان ، جمهوری دمکراتیک کارگران و زحمتکشان و ... می نامند .

سوالی در برابر معتقدین به چنین انقلابی قرار می گیرد آنست که آیا این انقلاب اجتماعیست یا سیاسی ؟ اغلب حاملین این نظریه به بورژوازی بودن این انقلاب کم و بیش اذعان دارند ، لکن معتقدند در جریان آن ، امحاء برخی روابط بورژوازی نیز هدف قرار گرفته می شود . مثلاً به مواردی چون ایجاد " کنگره های شورا های نمایندگان کارگران و دهقانان به مثابه ی عالی ترین ارگان حکومتی ، انحلال ارتش و تسلیح عمومی مردم ، برجیده شدن دستگاه های بوروکراتیک و ایجاد شوراها به مثابه ی نهاد هایی که هم قدرت قانونگذاری و هم اجرایی دارد ، انتخابی بودن مقامات و مناصب و ایجاد شورا های نمایندگان کارگران و دهقانان ، حق تعیین سرنوشت ملیت ها تا سرحد جدائی و ... " (۹) که باید در این مرحله از انقلاب متحقق شوند ، اشاره دارند . پرسش مقرر آنست که اگر در این مرحله از انقلاب از سرمایه داران (دست کم از سرمایه داران بزرگ) خلع ید می شود ، شورا های کارگری و دهقانی تشکیل می گردد ، شوراها به مثابه ی قوای مقننه و اجرایی عمل می کنند ، ارتش منحل می شود و ... چرا این انقلاب را سوسیالیستی نامیم ؟ مگر نه اینست که انقلاب سوسیالیستی خود یک پروسه است که از کسب قدرت توسط پرولتاریا آغاز و به امحاء روابط بورژوازی و استقرار سوسیالیسم و بالاخره به پدیداری جامعه کمونیستی می انجامد ؟ بعنوان نمونه برنامه ی یکی از طرفداران این نظر را " با اصول کمونیسم " انگلس مقایسه کنید تا متوجه شوید که گاه خواست های موجود در مرحله ی انقلاب دمکراتیک ، تند و تیز تر از خواست های بیان شده در کتاب فوق الذکر است .

آیا بعد از انقلاب اکتبر ، بلشویک ها تمام روابط سرمایه داری را به یکبار از بین بردند ؟ آیا از تمامی سرمایه داران خلع ید شد ؟ آیا غیر از اینست که حتی بخش هایی از ارتش تزاری دست نخورده باقی ماند ؟ آیا ارتش توده ای به مفهومی که شما در نظر دارید ایجاد شد ؟ آیا تولید و توزیع خرد با یک فرمان از بین رفت ؟ آیا روابط بورژوازی موجود در واحدهای تولیدی و ادارات به یکباره نابود شد ؟ آیا نسبت خرد بورژوازی و دهقانان به کل جمعیت در روسیه آن زمان کمتر از ایران کنونی بود ؟ پس چرا آن انقلاب را سوسیالیستی نامیم و انقلابی را که در ایران در چشم اندازه آینده می بینیم دمکراتیک (خلقی یا ...) ؟

پاسخ ها مختلف است ، گفته می شود انقلاب دمکراتیک است زیرا :

- الف - سرمایه داری ایران ویژگی خاصی دارد .
- ب - سرمایه داری ایران وابسته به امپریالیسم است .
- ج - قشر وسیعی از خرد بورژوازی وجود دارد .
- د - قشر وسیعی از دهقانان در جامعه موجودند .
- ه - طبقه کارگر نسبت به سایر اقشار در اقلیت است .
- و - طبقه کارگر هنوز در حزب خود متشکل نیست .

ز - سایر اقشار و طبقات غیر پرولتری سازمان ها و شکل های قدرتمندی دارند و اجازه نمی دهند پرولتاریا به تنهائی کسب قدرت کند .

ح - با وجود سلطه ی روابط بورژوازی ، اقشاری از بورژوازی در قدرت نیستند و مالا ضد امپریالیسم و ضد بورژوازی کمپاد ورنند .

ط - حاکمیت دیکتاتوری مانع شکل طبقه کارگر می گردد و بمنظور شکل و بسیج طبقه ی کارگر حاکمیت دمکراتیکی بایستی موجود باشد .

گروه های مختلف سیاسی از بین عواملی که بر شمریم تمام یا بخش هایی را بعنوان دلایل دمکراتیک بودن مرحله ی انقلاب ذکر می کنند . مثلا رفقای اقلیت می نویسند :

" در ایران جایی که سرمایه داری به شیوه ی تولید مسلط تبدیل شده است به سبب تسلط امپریالیسم ، وابستگی اقتصادی و بقایای متعدد نظامات ماقبل سرمایه داری که مانع عمده ای بر سر راه پیشرفت اقتصادی و بسط کامل و همه جانبه ی مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا محسوب می شوند ، ستم اقتصادی سیاسی که بر میلیون ها تن از توده های مردم اعطال می شوند و دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته که به مثابه جزء لاینفک روبنای سیاسی سرمایه داری وابسته ، توده ی مردم را در ناآگاهی نگاه داشته است پرولتاریای ایران نمی تواند هدف فوری خود را در انقلاب سوسیالیستی قرار دهد . بدین سبب بر انداختن سلطه ی امپریالیسم و پایگاه اجتماعی آن (بورژوازی وابسته) قطع هر گونه وابستگی اقتصادی سیاسی و نظامی به امپریالیسم و دمکراتیزه کردن جامعه را بمنظور تسهیل گذار به سوسیالیسم وظیفه ی نخست و فوری خود قرار می دهد " (۱۰) .

" وابستگی اقتصادی " در نظر رفقا قاعده ناشی از تسلط امپریالیسم محسوب می شود . و اما " پیشرفت اقتصادی و بسط کامل و همه جانبه ی مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا " عبارت گنگی است و معلوم نیست شاخص مورد نظر رفقا در اندازه گیری این " پیشرفت " و " بسط کامل و همه جانبه " چیست . " ستم اقتصادی سیاسی که بر میلیون ها تن از توده های مردم اعمال می شوند " چون د و عبارت قبلی ناروشن است . اگر این ستم در اثر وجود روابط سرمایه داری (بطور عام) است که این دیگر دلیلی بسر ویژگی سرمایه داری ایران و ضرورت انقلاب دمکراتیک نیست و اگر در اثر وجود امپریالیسم بوجود آمده ، تفاوت با مورد قبلی مشخص نشده است . و اگر مورد اخیر در نظر باشد می توان نتیجه گرفت در اثر قطع سلطه ی امپریالیسم " ستم اقتصادی و سیاسی " از بین خواهد رفت . باین ترتیب در دستگاه نظری رفقا تنها تاثیر سلطه ی امپریالیسم در روابط اجتماعی ایران ، " دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته ایست که به مثابه جزء لاینفک روبنای سیاسی وابسته ، توده های مردم را در ناآگاهی و انقیاد نگاه داشته است " . این ویژگی نیز برخلاف ادعای رفقا در پیش درآمد برنامه در باره ی توضیح مشخص سرمایه - داری ایران بطور خاص ، گفته ی خودشان در سطح روبنای سیاست و شکل ساختاری خاصی را در وجه اقتصادی بیان نمی کند . رفقای اقلیت هدف فوری انقلاب دمکراتیک را " سرنگونی رژیم ارتجاعی حاکم و بر انداختن سلطه ی امپریالیسم و پایگاه اجتماعی آن (بورژوازی وابسته) ، قطع هر گونه وابستگی اقتصادی ، سیاسی و نظامی به امپریالیسم و دمکراتیزه کردن جامعه " می دانند . ملاحظه می کنید که در این قسمت از بین بردن بقایای نظامات ماقبل سرمایه داری که چند سطر پیش بعنوان مانع عمده ی " پیشرفت اقتصادی و بسط کامل (!) " و همه جانبه ی (!) مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا محسوب می شد ، حذف شده است . این فراموشی از یک تضاد منطقی ناشی می شود . در سیستم فکری اقلیت ، خرده - بورژوازی سنتی ، خرده مالکین ، توزیع کنندگان و تولید کنندگان خرده پا و . . . در صف مبارزین ضد امپریالیست جای دارند . پس اگر در اول پاراگراف بعنوان مانع پیشرفت اقتصادی و مبارزه ی طبقاتی (معلوم نیست چرا مانع مبارزه ی طبقاتی) محسوب شده اند ، وقتی قرار به نتیجه گیری باشد تنها دو عامل باقی می ماند : انقلاب دمکراتیک است چون می خواهیم سلطه ی امپریالیسم و رژیم ارتجاعی حاکم را از بین بریم و چون در سطور قبل گفته شده بود که " دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته به مثابه جزء لاینفک روبنای سیاسی سرمایه داریست " ، پس غرض فقط بر انداختن امپریالیسم است .

و اما امپریالیسم چیست ؟ در اصل ۱۲ برنامه می خوانیم :

" سرمایه داری جهانی تقریباً از آغاز قرن بیستم به امپریالیسم که بالاترین مرحله در تکامل سرمایه داریست تبدیل شده است که در آن انحصارات نقش تعیین کننده ای یافته اند در این مرحله از تکامل سرمایه داری . . . جنگ امپریالیستی . . . برای تسلط بر جهان ، کسب بازارهای جدید و انقیاد ملل کوچک و خلق های عقب مانده ، اجتناب ناپذیر شده است " (۱۱) .

جنگ های امپریالیستی چون نتیجه ی تبعی امپریالیسم است پس جزء لاینفک امپریالیسم نیست با این حساب امپریالیسم بنا به تعریف رفقا یعنی " بالاترین مرحله در تکامل سرمایه داری ۰۰۰ که در آن انحصارات نقش تعیین کننده ای یافته اند " آیا بهتر نبود حداقل مشخصاتی که لنین از امپریالیسم ذکر می کند ، آورده می شد ؟ !

قاعده رفقا می دانند که انقلاب دمکراتیکمان قادر به نابودی امپریالیسم و جلوگیری از جنگ طلبی او نیست ، پس می خواهند سلطه ی آن را در ایران از بین ببرند و چون خود امپریالیست ها هم علیه سلطه ی همدیگر در جنگ اند ، و چون ایران امپریالیست نیست پس جنگ ما علیه سلطه ی امپریالیست ها نمی تواند از موضع يك امپریالیست باشد . می ماند دو حالت دیگر : مبارزه ی ضد امپریالیستی از موضع خرده بورژوازی و بورژوازی دست دوم (باصطلاح ملی) و یا از موضع پرولتاریا . اقلیت بر خلاف اظهارات گذشته ی سچفخا ، لااقل در این برنامه بوجود بورژوازی ملی معتقد نیست ، پس انتظار می رود که رفقا از موضع پرولتاریا با سلطه ی امپریالیسم در ستیز باشند ، لکن با کمال تأسف می بینیم که چنین نیست . چرا ؟ چون عصر ، عصر امپریالیسم است . می بینید که در دور باطلی گرفتار شده ایم . قرار است برای حذف سلطه ی امپریالیسم از موضع پرولتاریا مبارزه کنیم ، اما بخاطر سلطه ی امپریالیسم قادر به این کار نیستیم .

وقتی اقلیت می خواهد راه " مبارزه ی عملی در جهت برانداختن سلطه ی امپریالیسم ، قطع وابستگی ، دمکراتیزه کردن اقتصاد ، توسعه ی اقتصادی و رفاه عمومی زحمتکشان " را نشان دهد ، " ملی کردن کلیه ی صنایع و موسسات متعلق به بورژوازی بزرگ ۰۰۰ بانک ها ۰۰۰ شرکت های بیمه ۰۰۰ موسسات ارتباطی و حمل و نقل بزرگ ، تجارت خارجی ۰۰۰ ، ایجاد و گسترش صنایع بزرگ ، الغاء اسرار بازرگانی ۰۰۰ کنترل شورای کارگری بر تولید و توزیع ، الغاء کلیه ی قراردادهای اسارت بار امپریالیستی و افشای مفاد آن ها برای آگاهی عموم خلق ، لغو تمام مالیات های غیر مستقیم و برقراری مالیات های تصاعدی بر ثروت و درآمد وارث " را پیشنهاد می کند .

بورژوازی بزرگ از نظر رفقا قاعده وابسته به امپریالیسم است . اما وابستگی دارای جنبه هایست از جمله سیاسی و اقتصادی . و از آنجا که معتقدیم انگیزه ی سرمایه داری سود است ، امکان این که سرمایه داری بدون چشم داشت سود صرفا در پی برآورده کردن مطامع امپریالیست ها باشد ، بسیار اندک است . پس سرمایه داری که وابستگی سیاسی دارد الزاما در این وابستگی سودی می بیند . مثلا موقعیت انحصاری در بازار پیدا می کند . از جانب دیگر چون امپریالیست ها نیز در پشتیبانی از چنین سرمایه داری در پی کسب سودند ، می توان نتیجه گرفت که امپریالیست ها از سرمایه داری که بدلیل سرمایه بیشتر موقعیت انحصاری دارد و در عین حال فروشنده یا تولید کننده ی کالای آن ها است پشتیبانی می کنند و یا خود کارخانه یا شرکت بازرگانی و خدماتی در کشور وابسته پیرامون بوجود می آورند . به عبارت دیگر وابستگی نه فقط سیاسی بلکه اقتصادی است و در واقع اولی پی آمد دومی است . چنین سرمایه دارانی نه فقط با پرولتاریا بلکه با آن دسته از سرمایه دارانی که فاقد موقعیت انحصاری در بازار هستند ، تضاد دارند .

نوع دیگر وابستگی ، یعنی وابستگی اقتصادی به این معنی است که سرمایه دار به لحاظ ماشین آلات ، مواد اولیه ، مواد خام و یا قطعات یدکی نیازمند امپریالیست ها باشد . با برداشت دوم تقریبا تمامی تولید و تجارت در کشورهای پیرامون ، وابسته به امپریالیست هاست . با توضیحی که دادیم قاعده منظور رفقا در قطع وابستگی به امپریالیست ها و خلع ید از سرمایه داران بزرگ شق دوم نیست . چرا که خوب می دانند در دنیای امروز بدلیل ادغام و جهانی شدن سرمایه چنین قطع وابستگی امکان پذیر نیست و اگر هم بشود مثلا در يك کشور فلاحتی چنین اقدامی انجام داد ، دیر یا زود بدلیل رشد نیروهای مولده ، حتی تحت رهبری پرولتاریا ، این نوع وابستگی مجددا برقرار خواهد شد . البته می توان به شیوه های پل پت متوسل شد ، کارخانه ها را تعطیل و مردم را به روستاها گسیل کرد تا جنس خارجی مصرف نکنند و با خیش و گاواهن بکارند و بدروند ، اما چنین شیوه ای علی القاعده نباید مد نظر رفقا باشد . پس یا باید از موضع سرمایه داران کوچک به خلع ید سرمایه داران بزرگ و وابسته پرداخت و سرمایه داران کوچک پیشین را این بار به کمک پرولتاریا به امپریالیسم وصل کرد ، یعنی همان کاری که جمهوری اسلامی کرد و از سرمایه داران بزرگ و وابسته به امپریالیسم بعلاوه ی رژیم شاه خلع ید کرد و سرمایه داران وابسته به خود را روی کار آورد تا وابستگان جدید از کانال دولت جدید به امپریالیسم متصل شوند . با آن که از موضع پرولتاریا از سرمایه خلع ید کرد و امیدوار نبود که سرمایه داران کوچک و معصوم آنقدر ساده و بی ریا باشند که با حکومت پرولتری اتحاد کنند تا پرولتاریا رشد کرده و از آن ها خلع ید کند . جمهوری اسلامی مصداق

عبرت آموزی از معصوم نبودن سرمایه داران کوچک ارائه داده است . سرمایه داران در بی خطرترین ، فاسد ترین — و دلال ترین بخش تجارت ، سود های کلان به جیب می زنند و ناله و نفرین های ضد کمونیستی خمینی اطمینان بخش نیست . ما معتقدیم قطع وابستگی اقتصادی به معنی ایجاد اقتصادی بسته ویی رابطه با امپریالیسم ، حتی تحت رهبری دولتی سوسیالیستی ، امکان پذیر نیست . در دنیای امروز ناگزیر از مبادله با جهان بیرون از خود هستیم و این مبادله با هر کشوری که تکنیکی پیشرفته تر از ما داشته باشد ، الزاما نابرابر خواهد بود . حتی اگر در مقابل يك جفت گفش ، يك جفت ديگر با همان کیفیت بگیریم ، از آنجا که تولید کننده ی پیشرفته تر کار کمتری در گفش تولیدش انباشته است ، مبادله نابرابر خواهد بود . اما می توان جهت توسعه ی اقتصادی را تغییر داد . به عوض خرید اسلحه و سرمایه گذاری در تولید کالاهای لوکس و ... ، صنایع مادر ، کارگاه های تحقیقاتی و ... را توسعه داد . و در این میان آنچه اهمیت دارد روابط تولیدی است . مسئله این است که آیا "شوراهای کارگری بر تولید و توزیع در کلیه ی صنایع و کارخانه ها و موسسات" کنترل دارد یا نه ! البته رفقای اقلیت هم در بند هفتم همین قسمت اظهار می دارند که در کلیه ی صنایع و کارخانه ها باید شوراهای کارگری بر تولید کنترل داشته باشند . منتها این مطلب با بند اول همین قسمت که فقط بورژوازی بزرگ (چقدر بزرگ ؟) را مشمول ملی کردن می داند ، چندان خوانائی ندارد . در واقع اگر قرار باشد ، شوراهای کارگری بر تولید و توزیع در کلیه ی صنایع و کارخانه ها کنترل داشته باشند ، کافی نیست فقط از سرمایه داران بزرگ خلع ید شود . قاعدتا رفقا منظورشان این نیست که دیگر بورژواها فقط مالکیت کارخانه ها را در اختیار داشته و سر سال سودشان را از کارگران تحویل گیرند . پس یا باید می گفتند فقط در واحدهای "بزرگ" ، شوراهای کارگران کنترل تولید و توزیع را بر عهده گیرند و یا صفت بزرگ را از بند يك حذف می کردند که در این صورت انقلاب دمکراتیکشان زیر سؤال می رفت . زیرا در جامعه ای که شوراهای کارگری تولید و توزیع کلیه ی واحدهای اقتصادی را در دست داشته باشند ، جمهوری دمکراتیک خلق محلی از اعراب نخواهد داشت . جمهوری خواهد بود اما سوسیالیستی .

ما در نوشته های مختلف گفته ایم که در عصر امپریالیسم با توجه به درجه ی ادغام سرمایه جهانی بورژوازی ملی به معنی بورژوازی بی رابطه با بازار جهانی و دارای توان مبادله ی برابر با انحصارات بین المللی ، توهمی بیش نیست . از سوی دیگر در جامعه ای چون ایران که روابط تولیدی مسلط بر آن سرمایه داریست ، تنها انقلاب اجتماعی ممکن سوسیالیستی است . پر واضح است که این سخن نه بدان معنی است که پرولتاریا در صورت کسب قدرت خواهد توانست ره صد ساله ی ساختمان سوسیالیسم را یکشنبه بپیچاید ، یکشنبه تمام بخش های تولید را اشتراکی کند ، تولید و توزیع خرد را از بین ببرد ، کشاورزی را بصورت کمونی در آورد . بلکه خواهد کوشید با کلیه ی نابسامانی های موجود در جامعه تنها و تنها از موضع پرولتری برخورد کرده و در مان نشان کند . ما معتقدیم هر گاه پرولتاریا بتواند قدرت سیاسی را کسب کند (که ما این را مترادف با شروع انقلاب سوسیالیستی و نه پایان ساختمان سوسیالیسم می دانیم) بسیاری از وظایفی را که بورژوازی سترون جامعه قادر به انجامش نبوده و نیست خود باید انجام دهد ، و این چشم اندازی بود که لنین در انقلاب سوسیالیستی روسیه می دید . اقلیت هر چند در مقدمه ی طرح برنامه ی خود مدعیست بخش شوریک و عمومی برنامه با ذکر " مشخصات سرمایه داران ایران و سرمایه داری بطور کلی آغاز می گردد " (۱۲) ، اما در شرح آن غیر از توضیح روابط سرمایه داری بطور عام ، تنها ویژگی ای که برای سرمایه داری ایران ذکر می کند ، وابستگی به امپریالیسم است که این نیز معادل دیگری برای عبارت " ویژگی خاص " است . در نتیجه خواننده متوجه نمی شود که این " ویژگی " چه اثری در ساخت سرمایه داری ایران گذاشته است ، اقلیت می نویسد :

"مسلط شدن شیوه ی تولید سرمایه داری که با صدور روز افزون سرمایه های امپریالیستی ، گسترش صنعت نویی — و استفاده از تکنیک های جدید همراه بوده است ، بطور مداوم منجر به از میدان بدر رانده شدن موسسات بزرگ ... میشود ..."

و یا :

"پیشرفت های تکنیکی که استفاده هر چه بیشتر از کار زنان و کودکان را در پروسه ی تولید و مبادله ی کالا افزایش داده است و نیز قدرت جذب محدود نیروی کار در سرمایه داری ایران سبب شده است که مدام تقاضا (که لابد

منظور عرضه بوده است) برای نیروی کار افزایش یابد و سرمایه داران امکان بیشتری یابند تا درجه ی استثمار کارگران را بالا ببرند. از اینرو وجود يك ارزش عظیم بیکاران سبب شده که کارگران با عرضه ی ارزان نیروی کار خود در معرض ستم و استثمار شدید تری قرار گیرند و سطح استثمار آن ها فوق العاده افزایش یابد" (۱۳).

اولا بهتر است روشن شود آیا منظور از درجه ی استثمار همان نرخ ارزش اضافی است یا نه؟ چرا که اولی شامل تمام نظامات مبتنی بر بهره کشی میشود، در حالی که دومی صرفا اشاره به سرمایه داری دارد. ثانیا می دانیم که آهنسنگ ارزش اضافی (نرخ استثمار) به سه عامل بستگی دارد: طول روز کار، مزد حقیقی کارگر و حاصلخشی کار. مارکس افزایش روز کار را تولید ارزش اضافی مطلق می نامد و افزایش دو عامل دیگر با استفاده از واژگان او باعث افزایش تولید ارزش اضافی نسبی میشود. وی وجود کارگران بیکار را که در اثر رشد ترکیب آلی سرمایه بوجود آمده اند باعث کاهش سطح دستمزدها و بالا رفتن سطح ارزش اضافی و مشوق سرمایه هائی که ترکیب آلی سرمایه در آن ها پائین تر است می داند. حال با ملاحظه ی مطالب بالا دانسته نیست اقلیت چگونه یکی از مشخصات عمومی سرمایه داری را ویژگی مشخص سرمایه داری ایران می داند. اما حتی بر مبنای منطق رفقا اگر درست است که پیشرفت های تکنیکی باعث افزایش نرخ استثمار میشود، این پیشرفت که در کشورهای امپریالیستی به مراتب بیشتر است پس چرا باید نرخ استثمار کمتر امپریالیست ها را به طمع اندازد؟ و اگر قدرت جذب محدود نیروی کار (و مالا سرمایه) در ایران بعنوان ضد گرایش عمل می کند، از کجا معلوم این ضد گرایش توانسته باسته باشد گرایش اصلی را خنثی کند؟ اصولا چگونه می توان ادعا کرد که جوامع عقب مانده با وجود پائین بودن رشد نیروهای مولده در آن ها قدرت جذب سرمایه بیشتری دارند؟ از طرف دیگر يك نگاه گذرا روشن میکند که نسبت اشتغال به واحد سرمایه در ایران بسیار بیشتر از جوامع پیشرفته ی صنعتی است و این یکی دیگر از علل بالا بودن هزینه های تولید در ایران است.

گذشته از این، توضیح اقلیت در باره ی جریانات فکری و سیاسی مدعی مارکسیسم و شوروی نمونه ی دیگری از ولنگاری قلمی و بی دقتی در انتخاب واژه ها و سردرگمی در مفاهیم است. به قطار طولانی اصول موضوعه ی عجیب و غریب بنگرید:

"از دیدگاه ما خط اپورتونیستی رفرمیستی که کامل ترین تجلی آن ارو کمونیسم و نیز مدافعین این خط مشی در کشورهای تحت سلطه نظیر حزب توده که با نفی نظری یا عملی انقلاب قهری و دیکتاتوری پرولتاریا مارکسیسم لنینیسم را از جوهر انقلابیست تهی ساخته و سیاست سازس طبقاتی با بورژوازی را جایگزین مبارزه ی طبقاتی انقلابی پرولتری ساخته اند، خط سوسیال شونیستی یعنی سوسیالیست در گفتار و شوونیست در کردار که سرکردگی آن را حزب کمونیست چین به عهده گرفته است... و نیز جریانات تروتسکیستی که عمال خرابکار بورژوازی بین المللی در جنبش طبقه ی کارگر محسوب میشوند، جملگی خائن به طبقه ی کارگر و بطور کلی مرتد محسوب میشوند."

بعلاوه امروز در جنبش کمونیستی جهانی، احزاب و سازمان هائی وجود دارند که اگر چه از مارکسیسم لنینیسم منحرف شده اند اما این انحرافات منجر به تسلط خط اپورتونیستی رفرمیستی یا سوسیال شونیستی در این احزاب و سازمان ها نشده است بلکه به گرایشات رویزیونیستی شوونیستی راست (نظیر احزاب کمونیست شوروی، آلمان، ۰۰۰) و یا چپ (نظیر حزب کمونیست آلبانی) در غلطیده اند. از اینرو امکان تغییر و اصلاح در آن ها وجود دارد... (۱۴).

از واژه های نادقیقی مثل اپورتونیست رفرمیست و گرایش رویزیونیستی شوونیستی صرفنظر میکنیم. اما جالبست که رفقای اقلیت، حزب توده را که کمتر کسی در سرسپردگیش به شوروی تردید دارد، مدافع ارو کمونیسم بدانند، و جالب تر آن که مسائلی که به خط اپورتونیست رفرمیستی و سوسیال شونیستی نسبت داده و جزء مصادیق بارز خیانت به طبقه ی کارگر ذکر شده مانند نفی عملی و نظری انقلاب قهری، تز سازس طبقاتی و ۰۰۰ در مورد شوروی نیز مصداق دارد ولی علت تبری شوروی از اردوگاه خائنین روشن نیست.



۱۳- کار اقلیت، شماره ۱۸۰، صفحه ۰۴

۱۴- کار اقلیت، شماره ۱۸۰، صفحه ۰۵

” حقیقت این است که کمونیست‌ها به محض آن که بتوانند در سرنگون کردن سلطه‌ی بورژواها تردیدی به خود راه نخواهند داد ” (۱۵) .

اما چگونه می‌توان سلطه‌ی بورژواها را سرنگون کرد ؟ رفقای اقلیت برای برانداختن این سلطه، کارگران و زحمتکش‌ان را به انقلابی فرا می‌خوانند که سوسیالیستی نیست . آنان وجود دیکتاتوری و سلطه‌ی امپریالیسم را موانعی می‌دانند که باعث می‌شود پرولتاریا نتواند انقلاب سوسیالیستی را نشانه‌زود . اما، و از سوی دیگر، برنامه‌ای برای این ” مرحله — از انقلاب ” طرح می‌کنند که تنها در صورت کسب قدرت توسط پرولتاریا قابل اجراست .

در این طرح برنامه ترکیب بلوک قدرت بعد از انقلاب دیکراتیک مسکوت گذاشته شده و روشن نیست در این مرحله — از انقلاب، قدرت سیاسی (به معنای حکومت) در دست پرولتاریاست یا اقشار و طبقات دیگر . این پنهانکاری ایدئولوژیک ناشی از عدم درک صحیح از انقلاب سوسیالیستی به مثابه‌ی روندی است که در آغاز آن قدرت سیاسی در دست پرولتاریاست اما مناسبات اقتصادی در وجه غالبش هنوز بورژوازی است . فرآیندی که در آن پرولتاریا با دولتی و تعاونی کردن تولید (که این هر دو در چهار چوب روابط بورژوازی قرار دارند)، می‌کوشد حاکمیت قانون ارزش را براندازد . دوره‌ی گذاری که در آن پرولتاریا ضمن خلع ید کنندگان می‌کوشد آنتی تز خود، و مالا، دولت، ارتش و کلیه‌ی دستگاه‌های اقتصادی، سیاسی، حقوقی و ایدئولوژیک بورژوازی را محو کند . بعلاوه، انقلاب دیکراتیک اقلیت، کلاه ایدئولوژیک — سیاسی که با استفاده از آن می‌توان در انقلابات سیاسی آتی به رهبری خرد بورژوازی و اقشاری از بورژوازی به بند بسازی سیاسی دست زده و توده‌های مردم را به مثابه‌ی سیاهی لشکر حکومت‌های ” مبارز ضد امپریالیست ” در توهم نگهداشت، به سرکوب تشکل‌های کارگری تن داد، سرکوب دیکراسی را به بهانه‌ی مبارزه با امپریالیسم موجه جلوه داد و نظاره گر بسود . مواضع سیاسی گروه‌های چپ و از جمله سچخفا در دوران قبل و بعد از قیام بهمن نمونه‌ی زنده‌ای از چنین ایجاد توهمی است .

دستگاه فکری اقلیت متناقض است . از یکسو در مرحله‌ی انقلاب دیکراتیک اهداف و برنامه‌هایی طرح می‌شود که تنها بعد از کسب قدرت توسط پرولتاریا امکان تحقق دارند . از سوی دیگر قرار است فقط از بورژوازی بزرگ خلع ید شود . تز انقلاب دیکراتیک بر هیچ تجربه‌ی تاریخی استوار نیست . اگر روزگاری لنین برانداختن سرواژ و تزاریسم را وظیفه‌ی دیکتاتوری دیکراتیک کارگران و دهقانان می‌دانست، اقلیت با اعتراف به سلطه‌ی روابط بورژوازی در ایران، در انقلاب دیکراتیکش، فقط می‌تواند آرزوی محال پیروزی حکومتی بورژوا دیکرات را به رهبری بورژوازی دست دوم و خرد بورژوازی در سینه داشته باشد . اما اگر شکست تجربه‌های تاریخی متعدد نتوانسته هنوز این توهم را از ذهن رفقای اقلیت بزدايد، دست کم این فایده را داشته که به ایشان اجازه‌ی سکوت عمدی یا سهوی را در باره‌ی ترکیب بلوک حاکم بدهد .

اقلیت با استفاده از واژه‌های مبهم، مواضع پیشین خود در باره‌ی شوروی را تکرار کرده است و از آنجا که نظرات کتون منتشر شده‌ی اقلیت در باره‌ی شوروی، چیزی جز صفاتی محدود در توجیه کماکان سوسیالیستی بودن آن نبوده، و از آنجا که تا کنون تحلیل منسجمی از ماغویسم و ترسکیسم نیز ارائه نداده است، می‌توان نتیجه گرفت که احکام پیش نویس این برنامه نیز جز تکرار اصول موضوعه‌ی قبل در قالب الفاظی غیر دقیق تر نیست . هدف اما، گوی شتاب برای عقب نماندن از قافله‌ی برنامه نویسی و حزب سازیست . این تب امروز جنبش است و این جنبش از اینگونه تب و لرزه‌ها بسیار آزار سرگردانده . مسئله این نیست .

م — رهنما